



موسى ترولها ۴

ماجراهای باباترول

نویسنده و تصویرگر: تووه یانسون

مترجمان: مر سده خدیور محسنی، محمود امیریار احمدی

مومین ترولها ۴ ماجراهای باباترول

نویسنده و تصویرگر: تووه یانسون
مترجمان: مرسده خدیور محسنی، محمود امیریاراحمدی
ویراستار: نسرین نوش امینی
مدیر هنری: فرشاد رستمی
طراح گرافیک: مریم عبدی
طراح جلد: بابک قادری
ناظر چاپ: سینا برازوان
لیتوگرافی، چاپ و صحافی: واژه پرداز اندیشه
چاپ اول: ۱۳۹۷
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه
قیمت: ۲۳۰۰۰ تومان
شاپک دوره: ۹۷۸-۶۰۰-۸۶۵۵-۷۹-۴
شاپک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۸۶۹-۵۳-۵

سرشناسه: یانسون، تووه، ۱۹۱۴-۲۰۰۱ م.
Jansson, Tove
عنوان و نام پدیدآور: ماجراهای باباترول/ نویسنده و تصویرگر
تووه یانسون؛ مترجمان مرسده خدیور محسنی، محمود
امیریاراحمدی.
مشخصات نشر: تهران: نشر هوپا، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری: ۳۰۵ص: مصور.
فروست: مومی ترولها؛ ۴.
شاپک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۶۵۵-۷۹-۴ : دوره: ۹۷۸-۶۰۰-۸۸۶۹-۵۳-۵
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
یادداشت: عنوان اصلی: Muminpappans Memoarer
موضوع: داستان‌های سوئدی -- قرن ۲۰ م.
موضوع: Swedish fiction -- 20th century
شناسه افزوده: خدیور محسنی، مرسده، مترجم
شناسه افزوده: امیریاراحمدی، محمود، ۱۳۳۰ - مترجم
رده بندی کنگره: ۱۳۹۶ م/الف/۸ م/۳۶/۳۶/۳۶ PT
رده بندی دیویی: ۸۳۹/۷۳۷۴ [ج]
شماره کتابشناسی ملی: ۵۰۳۴۱۶۹

MUMINPAPPANS MEMOARER (The
Exploits of Moominpappa)
by Tove Jansson , first published in 1968
Text and illustrations © Tove Jansson, 1968,
Moomin Characters™

نشر هوپا با همکاری آژانس ادبی کیا در چهارچوب
قانون بین‌المللی حق انحصاری نشر اثر (Copyright)
امتیاز انتشار ترجمه‌ی فارسی این کتاب را در سراسر
دنیا با بستن قرارداد از بنیاد ادبی حفظ آثار نویسنده‌ی
آن (Tove Jansson) خریداری کرده است.

«کپی‌رایت، یعنی چه؟»

یعنی «نشر هوپا» از نویسنده‌ی کتاب تووه یانسون، برای
چاپ این کتاب به زبان فارسی در ایران و همه جای
دنیا اجازه گرفته و بابت انتشارش، سهم نویسنده را که
صاحب واقعی کتاب است پرداخت کرده است. (البته در
اصل از بازماندگان تووه یانسون اجازه گرفته شده، چون
خودش فوت کرده است). اگر هر ناشری غیر از هوپا،
این کتاب را به زبان فارسی در ایران یا هر جای دنیا
چاپ کند، بدون اجازه و رضایت نویسنده‌ی آن
این کار را کرده است.



هوپا
Hoopa

آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون.
کوچه‌ی دوم الف، پلاک ۳/۱، واحد دوم غربی،
صندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵ تلفن: ۰۲۱-۸۸۹۹۸۶۳۰
www.hoopa.ir info@hoopa.ir
■ همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا
محفوظ است.
■ هرگونه استفاده از متن این کتاب، فقط برای نقد
و معرفی و در قالب بخش‌هایی از آن مجاز است.



بیشگفتار

اواسط تابستان، زمانی که ترولک هنوز خیلی کوچک بود، پدرش به سرماخوردگی سختی دچار شد. پدر نه حاضر بود معجون پیاز شیرین و شیر داغ بنوشد و نه اینکه در تختش بیاساید. به جای آن روی تاب باغ نشست و با عطسه‌های پیاپی از مزه‌ی بدِ تنباکو در دهانش نالید. بعد هم چمن زیر پاهایش را پُر کرد از دستمال‌های مچاله‌شده. ماماترول وادار شد سطلی کوچک بردارد و آن‌ها را جمع کند و دور بریزد.

آخر، گلوی پدر خس‌خس می‌کرد و حرف‌ها از ته گلویش درمی‌آمدند. بچه‌ها کمی کنار پدر ماندند و پس از اینکه پدر را خوب با پتو پیچاندند و دل‌داری‌اش دادند، برایش آرزوی بهبودی کردند. آب‌نبات‌های کاراملی و آسپیرین به او تعارف کردند و چند جلد کتاب پُرمآجرا هم بهش هدیه دادند و بعد اتاق پدر را ترک کردند و به جای خود زیر آفتاب بازگشتند.

پدر تنها توی اتاق ماند و آن‌قدر نق زد و ناله کرد که خوابش برد. بعد از ظهر که بیدار شد، درد گلویش کمی آرام گرفته بود. اما همچنان نق می‌زد و ناله می‌کرد. ریسمانی را که کنار تختش آویخته بود، کشید و زنگ غذا را به صدا درآورد. ماماترول بلافاصله از پله‌ها بالا آمد و از حال‌و‌حوالش پرسید.

پدر گفت: «حالم تعریفی نداره. اما مهم نیست. الان مهم‌ترین کار مراقبت از واگن گلی منه.»

وقتی ناخوشی پدر بیشتر شد، روی صندلی راحتی مهتابی^۱ آرام گرفت و خود را تا پوزه میان پتویی پیچاند. فنجان چای گرم را از مادر گرفت و نوشید. اما دیگر دیر شده بود و مزه‌ی چای در دهانش از مزه‌ی معجون شیر و پیاز بهتر نبود. سرانجام پدر نومید از بهبودی، برای استراحت به رختخوابش که در اتاق ضلع شمالی طبقه‌ی بالای خانه بود، پناه برد. پدر پیش‌تر هرگز بیمار نشده بود و فکر می‌کرد حالش خیلی بد است. وقتی گلودردش اوج گرفت، ماماترول را فرستاد که ترولک و شامه‌زاد و بوبو را صدا بزند و بعد همه دور تختش جمع شدند. پدر به آن‌ها سفارش کرد تا این دوره از زندگی‌شان را که در کنار مآجراجویی واقعی مثل او، گذرانده‌اند از یاد نبرند و از بوبو خواست تا واگن ساخته از گل‌ولای دریا را از روی کمد نشیمن برایش بیاورد. اما حرف‌های پدر برای هیچ‌کدام از بچه‌ها مفهوم نبود.

۱. بهارخواب، بالکن. (توضیح ویراستار)

مادر پرسید: «اونی که توی نشیمنه؟ داستانش چیه؟»
 پدر در رختخواب نشست و پرسید: «واقعاً نمی‌دونی اون
 واگن در جوونی من چه نقش مهمی رو بازی کرده؟»
 ماماترول گفت: «خب، می‌دونم که اون رو توی مسابقه و
 یا یه چیزی شبیه اون برنده شدی.»
 پدر سری تکان داد و عطسه‌ای کرد. بعد آهی کشید و
 گفت: «باید حدس می‌زدم. اگه امروز صبح به‌خاطر آنفلوانزا
 مُرده بودم چی؟ اون وقت کدوم یکی از شما می‌تونستین
 درباره‌ی واگن چیزی بگین؟ حتماً چیزهای دیگه‌ی زندگی‌م
 رو هم نمی‌دونین. تا اونجا که یادم می‌آد، از جوونی‌م براتون
 تعریف کرده‌م، اما انگار همه‌چیز رو فراموش کردین.»
 مادر اعتراف کرد: «شاید یکی دو نکته رو. بالاخره یه
 چیزهایی کم کم از یاد می‌رن. حالا میل داری شام بخوری؟
 برات سوپ سبزیجات و لرزونک میوه‌ای درست کردم.»
 پدر با دلتنگی گفت: «حوصله‌ی خوردن ندارم.» بعد

چرخید سمت دیوار و سرفه‌های خشک و طولانی کرد.
 ماماترول لحظه‌ای چند به او نگریست و بعد گفت: «راستی!
 چند روز پیش که داشتم اتاق زیرشیروانی رو تمیز می‌کردم،
 دفتر بزرگی پیدا کردم که جون می‌ده واسه نوشتن. چطوره
 توی اون درباره‌ی جوانی‌ت بنویسی؟»
 پدر چیزی نگفت، اما دیگه سرفه هم نکرد. مادر حرفش
 را ادامه داد: «شاید حالا که سرما خوردی و مجبوری توی
 خونه بمونی، فرصت خوبی باشه برای این کار. چی بهش
 می‌گن؟ موقعی که کسی می‌خواد داستان زندگی‌ش رو
 بنویسه؟»
 پدر گفت: «زندگی‌نامه.»
 ماماترول گفت: «اون وقت می‌تونن چیزهایی رو که نوشتی،
 بلندبلند برامون بخونی. مثلاً صبح‌ها موقع ناشتایی و شب‌ها
 هم بعد از شام.»
 پدر با صدایی خرناس‌مانند بینی‌اش را بالا کشید و گفت:

عجیبه که آدمیزاد کتاب هاش رو نمی خوره!

هوپا، ناشر کتاب‌های خوردنی



نشر هوپا همگام با ناشران بین‌المللی، از کاغذهای مرغوب با زمینه‌ی کرم استفاده می‌کند؛ زیرا:
■ این کاغذها نور را کمتر منعکس می‌کند و در نتیجه، چشم هنگام مطالعه کمتر خسته می‌شود؛
■ این کاغذها سبک‌تر از کاغذهای دیگر است و جابه‌جایی کتاب‌های تهیه‌شده با آن، آسان‌تر است؛
■ و مهم‌تر از همه اینکه برای تولید این کاغذها درخت کمتری قطع می‌شود.

..... به امید دنیایی سبزتر و سالم‌تر